

متن پرسش

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِینَ اللّٰهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتُهُ عَلَی عِبَادِهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ». جلسه ۲۶ ام «انقلاب اسلامی، انتظار، وارستگی» را چند وقت پیش استماع کردم. یکی از حضار عزیز به پرسش جناب کمیل از امیرالمؤمنین سلام الله علیه در مورد چیستی حقیقت اشاره کردند. ۱. این سوال و حیرت برای بنده پیش آمد که اصلاً چرا جناب کمیل در محضر پرتو تابان و درخشان خورشید حقیقت، از حقیقت پرسش می کند؟! این خیلی عجیب به نظر می رسد. و گویا تفسیر حقیقی «هو الظاهر و الباطن» را در همین گفت و گوی جناب کمیل با امام می توان به نظاره نشست که چگونه در محضر حقیقتی که برای او ظاهر است احساس پنهان بودن حقیقت را می کند و در نتیجه پای پرسش به میان می آید. ۲. استاد جنابعالی اگر در محضر مولی الموحدين علیه السلام بودید چگونه با ایشان گفت و گو می کردید؟ (پرسش شماره ۲ بیشتر برایم اهمیت دارد)

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به همین جهت که جناب کمیل نتوانستند در محضر آینه حقیقت، حقیقت را بیابند؛ او را از صحابه متوسط حضرت دانسته اند. در حالی که به نظر می آید در محضر آن حضرت که آینه حقیقت اند باید گفت: «چون یافتمت جانان / بشناختمت جانان» و این امر مهمی است که انسان متوجه باشد حقیقت امری متافیزیکی نیست که با سؤال معلوم شود. در همین رابطه جناب مولوی می فرمایند:

گر نپرسی زودتر کشف شود

مرغ صبر از جمله پزّان تر بود

فهم این که بعضاً شرایطی در میان می باشد که سکوت، معرفت بخش تر است، مسئله بسیار مهمی

است. لذا جناب مولوی می فرمایند:

چون گهر در بحر گوید بحر کو؟

وآن خیال چون صدف دیوار او

گفتن آن کو حجابش می شود

ابر تاب آفتابش می شود

اگر انسان در این موارد در موطن سؤال باشد، در موطن رجوع به مفهوم واقعیات است. در حالی که مفهوم، نوعی آگاهی از چیزی است که انسان بدان آگاه است و این غیر از حسّ آن چیزی است که

واقعیت دارد. این جا باید دوگانگی بین «آگاهی» و «آگاهی از آگاهی» رخت بریندد و فقط تمام وجود انسان، آگاهی به حقیقت باشد. گفت:

جان شو و از راه جان، جان را شناس
یارِ بینش شو نه فرزند قیاس

این جا باید فقط «دیدن» شد و به وسعت خود و به وسعت جهان در خود و در عالم حاضر گشت، بدون ابژه کردن جهان. در این حال انسان تماماً «دیدن» است در عین معرفتی که تمام وجود او را فرا گرفته است. موفق باشید